
بررسی مسئله و کالت امام در توثیقات عام رجالی

مجید معارف *

محمدعلی دولت **

◀ چکیده:

این مقاله در صدد است از طریق مطالعه کتابخانه‌ای و با روش توصیفی- تحلیلی، به این پرسش پاسخ دهد که آیا می‌توان از عنوان «وکیل امام» به «وثاقت راوی» پی برد؟ وکیل در لغت به معنای مورد اعتماد و در اصطلاح، کسی است که از جانب امام، انجام مأموریتی را عهده‌دار شده باشد. گروهی از دانشمندان رجالی، به توثیق عام وکلای امامان حکم داده‌اند و گروهی دیگر با توجه به وکلایی که در کتب رجالی، به عدم وثاقت آنها تصریح شده است، توثیق عام را نپذیرفته‌اند. این مقاله علاوه بر دلایل عقلی و نقلی که رجالیون شیعه آورده‌اند، با دلیل تلفیقی نقلی - عقلی اثبات می‌کند که اعتماد امام به شخصی برای اثبات وثاقت او کافی است و لازمه عدم وثاقت امام به وکیلش، بررسی صدق و کذب گزارش‌های او و در نتیجه، تسلسل یا دور است؛ لذا اصل بر توثیق عام وکیلان امامان است و دلایل خاص، موجب خروج افراد از این قاعده عام می‌شود.

◀ **کلیدواژه‌ها:** وکالت، وکیل امام، عدالت، فسق، وثاقت.

* استاد دانشگاه تهران/ maaref@ut.ac.ir

** دانشجوی دکتری کلام امامیه دانشگاه قرآن و حدیث / mohammad_ali_dolat@yahoo.com

طرح مسئله

یکی از مباحث علم رجال که در دوران متأخر (پس از ظهور اخباریان) به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته، مسئله «توثیق وکلای ائمه» است. بنا بر آنچه مشهور است، علامه حلی با قرار دادن نام وکلای امامان در بخش «فی من اعتمد علیہ» از کتاب خلاصه الأقوال فی معرفة الرجال مبتکر این نظریه محسوب می‌شود. هرچند تصریح به وثاقت بسیاری از وکیلان امامان در آثار رجالی نخستین شیعه، مانند رجال شیخ طوسی مشاهده می‌شود، نمی‌توان از آن، تصریح یا حتی اشاره‌ای بر وکالت امام به عنوان توثیق عام رجالی برداشت کرد؛ لذا آن دیدگاه‌هایی بیشتر مورد توجه قرار دارد که وکالت ائمه علیهم‌السلام را «از آن حیث که آیا بر وثاقت فرد دلالت می‌کند یا نه؟» مورد مذاقّه قرار داده‌اند. بررسی این موضوع در علم رجال بدان سبب ضرورت دارد که از برخی وکلای امامان علیهم‌السلام - که در کتب رجالی نخستین تصریحی به وثاقت آنها نشده - در کتب روایی، اخباری نقل شده است، زیرا وظایفی که امامان علیهم‌السلام برای وکیلان خویش تعیین می‌کردند، معمولاً دو امر بوده است: 1. جمع‌آوری سؤالات مردم و انتقال پاسخ‌های امامان علیهم‌السلام به آنها؛ 2. جمع‌آوری وجوهات شرعی و تسلیم کردن به امام و دریافت رسید معتبر. (معارف، 1387 ش، ص 59) وظیفه نخست وکیلان موجب شده روایات متعددی در مسائل مختلف اعتقادی و اخلاقی و نیز احکام فقهی از این گروه به کتب روایی راه بیابد؛ چنانچه این گروه توثیق شوند، حدیثی را که از آنها نقل می‌شود، می‌توان تلقی به قبول کرد تا در استنباط مسائل شرعی مؤثر باشد؛ لذا پذیرش متون نقل شده از ایشان، متوقف بر این مسئله است که آیا وکالت آنان مستلزم وثاقت است یا خیر؟

مسئله توثیق وکیلان ائمه علیهم‌السلام با توثیقات عام دیگر، مانند توثیق راویان تفسیر علی بن ابراهیم قمی، راویان کامل الزیاره و توثیق مشایخ نجاشی، تفاوت‌هایی دارد که دقت در این تفاوت‌ها موجب روشن‌تر شدن مبحث می‌شود. آیت‌الله خوئی درباره توثیق مشایخ تفسیر قمی و راویان کامل الزیارات و مشایخ نجاشی چنین می‌گوید: «وثاقت به وسیله اخبار شخص ثقه ثابت می‌شود و فرقی در این نیست که شهادت نسبت به شخص خاص یا گروه مشخصی باشد؛ لذا می‌توان به وثاقت همه مشایخ علی بن

ابراهیم که متصلاً به معصوم از آن‌ها روایت کرده است، حکم کرد. (خویی، 1410ق، ج 1، ص 49) وی عبارت علی بن ابراهیم در مقدمه تفسیرش را نقل می‌کند: «و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی إلینا من مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم...». ما در این تفسیر روایاتی را ذکر و نقل می‌کنیم که از طریق مشایخ اهل وثاقت از کسانی که خداوند طاعت آن‌ها را بر ما واجب کرده، دریافت کرده‌ایم... (قمی، 1367ش، ج 1، ص 4) این عبارت، کافی است تا برخی از محدثان برداشت کنند تمام کسانی که نام آن‌ها در سند روایات تفسیر قمی ذکر شده، از دیدگاه وی موثق بوده‌اند. (حرّ عاملی، بی تا، ج 20، ص 68) آیت الله خویی نیز ضمن پذیرش برداشت شیخ حرّ عاملی می‌گوید: منظور علی بن ابراهیم از عبارت مذکور، اثبات صحت تفسیرش است و اینکه روایات موجود در آن، ثابت و از معصومین علیهم السلام صادر شده است. به همین سبب، دلیلی وجود ندارد که توثیق او را تنها به کسانی تخصیص کرد که علی بن ابراهیم مستقیماً از آن‌ها روایت کرده است. ما با همین استدلال به وثاقت همه کسانی که در اسناد کامل الزیارات قرار دارند، حکم می‌کنیم. (خویی، 1410ق، ج 1، ص 50) آیت الله خویی پس از آن، به توثیق عام مشایخ نجاشی اشاره کرده، دیدگاه وی را نیز می‌پذیرد. «همان، ج 1، ص 51»

ملاک وثاقت در نگرش آیت الله خویی، توثیق راوی به وسیله خبر شخص موثق است؛ درحالی که در عنوان «وکالت ائمه علیهم السلام» وصف خاصی از راوی، یعنی «اعتماد امام به شخص وکیل» مورد نظر است که بدون داشتن این ویژگی نمی‌توان او را توثیق کرد. به عبارت دیگر، در بررسی «توثیق وکالت امام» پرسش این است که: آیا حمل وصف وکالت بر شخصی بدون قرینه‌ای دیگر، می‌تواند نشانه توثیق باشد یا خیر؟

نکته دیگر بحث، توجه به دو عنوان «وکالت» و «نیابت» است. واژه نایب و جمع آن نواب معمولاً فقط درباره «نایبان چهارگانه امام زمان علیه السلام» یعنی عثمان بن سعید عمری، محمد بن عثمان عمری، حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمّری به کار رفته است. نایب به معنای جانشین و قائم مقام بوده و در دوران حضور، به دلیل امکان ارتباط مستقیم مردم با امامان علیهم السلام؛ برترین وکلای ایشان نیز جانشین و قائم مقام

مطلق آنان محسوب نمی‌شدند. (جباری، 1382ش، ج 1، ص 40) مؤید این مطلب اینکه درباره عثمان بن سعید گفته شده: «کان عثمان بن سعید وکیل العسکری علیه السلام ثم نائب القائم علیه السلام» (راوندی، 1409ق، ج 3، ص 1112) این تعبیر تصریح می‌کند که عنوان «نیابت» مختص دوران غیبت صغری بوده و پیش از آن، کسی به عنوان نایب امام شناخته نمی‌شده است. (جباری، 1382ش، ج 1، ص 40)

همچنین تعداد وکلایی که برای امام زمان علیه السلام نقل شده، بیشتر از نایبان چهارگانه آن حضرت است. بسیاری از کسانی که از آنها به عنوان وکیل ناحیه مقدسه نام برده شده، مانند محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد الهمدانی (نجاشی، 1407ق، ص 344) و جعفر بن سهیل الصیقل (طوسی، 1381ق، ص 398)، قاسم بن محمد همدانی (حلی، 1411ق، ص 134)، محمد بن حفص بن عمرو (ابن العمری) (همان، ص 153) همگی از وکلای نواب اربعه بوده‌اند. لذا ایشان تحت امر نایبان امام علیه السلام عهده‌دار برخی از شئون و وظایف ایشان بودند و در این شرایط، گاه انتقال مسائل دینی به مردم از طریق وکیلان صورت می‌گرفته است. (معارف، 1387ش، ص 64-65) این امر نشان می‌دهد وکیلان امامان دو دسته بوده‌اند: دسته‌ای از وکلا، مباشرتاً و بدون واسطه به وکالت امامان منصوب شده‌اند و گروهی دیگر نیز وکیل نواب اربعه بوده و بدین سبب، وکیل امام محسوب شده‌اند.

تعریف لغوی «وکالت»

براساس شواهد لغوی، معنای وکالت عبارت است از: «مورد اعتماد کسی بودن که نتیجه آن به عهده گرفتن امور آن شخص باشد.» در این ارتباط ابن منظور می‌گوید: «کلمه «الوکالة» (با فتحه و کسره «واو») اسم عبارت «قد وکله علی الأمر» است و وکیل انسان کسی است که عهده‌دار انجام کار او باشد و به این دلیل وکیل نامیده می‌شود که انجام امر موکل به او واگذار شده است؛ لذا درباره او می‌گویند: «موکول إلیه الأمر» و کلمه وکیل بر این اساس، بر وزن «فعلیل» به معنای مفعول است... «وکلت امری إلی فلان» یعنی به او روی آوردم و درباره کارم به او اعتماد کردم و هنگامی گفته می‌شود «وکل فلان فلاناً» که براساس اعتماد به کفایت موکل (وکیل) او را به انجام کاری گماشت.» (ابن منظور، 1414ق، ج 11، ص 735-736) طریحی در

تعریف لغوی وکالت می‌گوید: کلمه وکالت (واو چه مفتوح و چه مکسور خوانده شود) اسم مصدر توکیل و برگرفته از عبارت «وکل إلیه الأمر: به او تفویض کرد» است... و توکیل آن است که بر شخصی اعتماد کنی و او را نایب خویش قرار دهی. (طریحی، 1375 ش، ج 5، ص 494) راغب اصفهانی نیز می‌گوید: توکیل آن است که به دیگری اعتماد کنی و او را نایب خود قرار دهی و وکیل، بر وزن «فعلیل» به معنای مفعول است؛ خداوند می‌فرماید: «خداوند از جهت وکالت کافی است، یعنی کفایت کن به خداوند که متولی امرت شود و برای تو وکالت کند...» (راغب اصفهانی، 1412 ق، ص 882) در المعجم الوسیط آمده است: «وکلّه» یعنی برای کاری از روی اعتماد به کسی، او را کافی بدانی، وکالت آن است که شخصی با دیگری عهد کند که کاری را برای او انجام دهد. (مصطفی ابراهیم، بی تا، ص 1055)

تعریف اصطلاحی «وکالت»

واژه «وکالت» غالباً در فقه کاربرد دارد و فقها برای آن تعاریف نزدیک به همی را ذکر کرده‌اند. محقق حلی در المختصر النافع چنین بیان کرده است: «وکالت عبارت است از ایجاب و قبول دو طرف که بر قرار دادن شخصی به عنوان نایب در تصرف امور دیگری دلالت داشته باشد.» (حلی، 1418 ق، ج 1، ص 154) و فاضل مقداد نیز همین تعریف را برگزیده است. (سیوری، 1404 ق، ج 2، ص 278) تعریف شهید اول عبارت است از: «قرار دادن شخصی به عنوان نایب برای تصرف (در امور)» (عاملی، 1410 ق، ص 159) صاحب جواهر تصریح می‌کند: «وکالت (به فتح و کسر واو) (در لغت) تفویض و (در اصطلاح شرع) به معنای «کسی را به نیابت برگرفتن» است و هیچ تردیدی در اینکه این مسئله شرعی است، وجود ندارد، بلکه شاید از ضروریات دین باشد.» (نجفی، بی تا، ج 27، ص 347) (دو تعریف اخیر اعم از تعریف اول است.) صاحب عروه وکالت را این‌گونه بیان کرده است: وکالت همان نایب گرفتن برای کاری در زمان حیات انسان است. (طباطبایی یزدی، 1410 ق، ج 1، ص 119) لذا تعریف اصطلاحی وکالت در علم فقه عبارت است از: «قرار دادن شخص به عنوان نایب یا قائم‌مقام برای انجام کارهای مشخص».

تعریف اصطلاحی وکالت در فقه بدون در نظر گرفتن تعریف لغوی آن نمی‌تواند

در بحث رجالی وکالت مورد استفاده قرار بگیرد، زیرا در کتب اربعه که تا دوران علامه حلی به عنوان منبع اصلی شناخت احکام فقه شناخته می‌شود، تعریف اصطلاحی برای وکالت بدین صورت ارائه نشده است؛ از طرف دیگر، کسانی که مورد اعتماد محدثان بوده‌اند، با عبارت «مُعْتَمَدٌ عَلَيْهِ» نیز توثیق شده‌اند و این گویای تفاوت کاربرد «وکالت» با معنای لغوی آن است. نتیجه اینکه منظور از کاربرد «وکالت» در علم رجال، غالباً همان معنای مصطلح فقهی است، با این تفاوت که ایشان اعتماد ائمه علیهم‌السلام را نیز جلب کرده‌اند؛ لذا منظور از «وکالت» در علم رجال، همان وکالت فقهی با ملاحظه معنای لغوی آن است.

وکلاى امامان علیهم‌السلام در کتب رجالی متقدم شیعه

به نظر می‌رسد وکلاى امامان علیهم‌السلام با توجه به جایگاه ویژه‌ای که در میان شیعیان داشته‌اند، معمولاً شناخته شده و دارای شهرت بوده‌اند؛ لذا دربارهٔ بسیاری از آن‌ها در کتب رجالی شیعه تصریح به وکالت شده است. برخی از کسانی که بزرگان علم رجال درباره آن‌ها تصریح به وکالت کرده‌اند، عبارت‌اند از: صفوان بن یحیی¹ (طوسی، 1381ق، ص 338)، ابراهیم بن سلام (سلامه) نیشابوری یا نیشابوری (همان، ص 353)، فضل بن سنان نیشابوری (همان، ص 363)، علی بن جعفر² (همان، ص 388/نجاشی، 1407ق، ص 252) (بیش از 97 بار نام او در سند روایات کافی ذکر شده است)، جعفر بن سهیل الصیقل وکیل اَبی‌الحسن و اَبی‌محمد و صاحب‌الدار (همان، ص 398)، علی بن الحسین بن علی³ (همان، ص 429)، محمد بن صالح بن محمد الهمدانی یا الهمدانی⁴ (همان، ص 402)، جعفر بن معروف (همان، ص 418)، عبدالعزیز ابن المهتدی⁵ (کشی، 1348، ص 506) علی بن الحسین بن عبدالله (همان، ص 510)، حفص بن عمرو (همان، ص 598)، ابوجعفر محمد بن حفص بن عمرو (همان، ص 506)، خیران الخادم القراطیسی (همان، ص 610) و ابراهیم بن محمد الهمدانی⁶. (همان، ص 611)

چنان‌که گذشت، در میان وکلاى ائمه علیهم‌السلام برخی از ایشان، به‌ویژه وکلاى ناحیه مقدسه، جایگاه خاصی دارند؛ اما تعداد وکلاى ناحیه مقدسه که در کتب رجالی و تاریخی ذکر شده، بیش از نایبان چهارگانه آن حضرت است. این امر نشان می‌دهد

وکیلان امامان دو دسته بوده‌اند: دسته‌ای از وکلا مباشرتاً و بدون واسطه به وکالت امامان منصوب شده‌اند و دیگران با واسطه وکیل محسوب شده باشند.

با توجه به حساسیت‌های ائمه علیهم‌السلام برای انتقال صحیح معارف به پیروانشان و اینکه وکالت، مستلزم جلب اعتماد امام است و هرکسی صلاحیت چنین قربی را ندارد، قطعاً وکالت امام معصوم دارای شرایط ویژه‌ای مانند زیرکی بوده است، زیرا سادگی و بی‌اطلاعی از اوضاع سیاسی و جریانات زمان و بی‌توجهی به مقتضیات وکالت برای وکلا مشکل‌آفرین بوده است. (جباری، 1382 ش، ج 1، ص 385) لذا در بین وکلای ائمه، امثال «علی بن یقظین» مشاهده می‌شود که با زیرکی، مدت زیادی را در دستگاه عباسی نقش ایفا کرده و بدون ایجاد مشکل، به حمایت شیعیان نیز پرداخته است. امام کاظم علیه‌السلام نیز کار او را تأیید کرد و به او فرمود: «خداوند در کنار ظالمان، اولیایی دارد که به وسیله آن‌ها ستم ظالمان را از اولیای الهی دفع می‌کند و تو از جمله آن اولیای الهی هستی.» (کشی، 1348 ش، ص 433) نفوذ به میان کارگزاران حکومت جور تا حد وزارت یا قضاوت، همراه با وکالت امام معصوم، کار افراد ساده‌دل نبوده است. همچنین شکی نیست که انتقال وجوه شرعی به محضر امامان علیهم‌السلام نیز که از وظایف وکلا بوده، مستلزم امانت‌داری آن‌ها بوده است. در کتب رجالی مشاهده می‌شود که امامان علیهم‌السلام بعضی از وکلای خود را به دلیل امانت‌داری ستوده‌اند؛ چنان‌که کشی از امام هادی علیه‌السلام درباره ابراهیم بن محمد همدانی نقل کرده: «حساب خمس شیعیان به من رسید، خدا از تو خوشنود باشد و از آنان (شیعیان) راضی باشد و آنان را همنشین ما در دنیا و آخرت قرار دهد. من قسمتی از مبالغ را برای صرف در فلان کار برای تو بازفرستادم...» (همان، ص 611-612)

وکالت امام و وثاقت

با توجه به مطالبی که گذشت و نیز با در نظر گرفتن مسائل مندرج در کتب رجالی شیعه درباره وکلای امامان علیهم‌السلام، این پرسش به وجود می‌آید که آیا می‌توان به صورت عام و تحت عنوان یک قاعده کلی اظهار کرد: «وکالت امام مستلزم عدالت و وثاقت وکیل است؟»

بین صاحب‌نظران در پاسخ به این پرسش، اختلاف نظرهایی وجود دارد که در

مجموع می‌توان گفت در این زمینه، دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول: تلازم وکالت و وثاقت

بسیاری از رجالیون شیعه، قائل به تلازم وکالت با وثاقت هستند. محمدحسن ربانی بسیاری از فقها و رجالیون شیعه نظیر ابوعلی حائری، محقق قمی، وحید بهبهایی، بحرانی، حکیم و علامه مامقانی را در زمره کسانی که وکالت را از علائم و قواعد وثاقت راوی دانسته‌اند، نام برده و می‌گوید: «سید محمدعلی عاملی در عین شدت و سخت‌گیری نسبت به وثاقت راوی، وکالت راوی را از علائم و نشانه‌های توثیق او می‌داند.» (ربانی، 1380 ش، ص 253-254)

علامه حلی با قرار دادن نام وکلا در بخش نخست از کتاب خلاصه الأحوال فی معرفة أحوال الرجال آن‌ها را برای نقل حدیث مورد اعتماد دانسته است. شیخ حرّ عاملی در فایده هشتم از خاتمه وسائل الشیعه در باب «ذکر قرائنی که احوال راویان از آن‌ها برداشت می‌شود» می‌گوید: «تعبیر وکیل (برای راوی) مقتضی وثاقت بلکه والاتر از آن است.» (حرّ عاملی، بی‌تا، ج 20، ص 114) مامقانی در این زمینه می‌گوید: «یکی از اسباب مدح این است که شخص، وکیل یکی از ائمه علیهم‌السلام باشد، وکالت از قوی‌ترین امارات مدح، بلکه وثاقت و عدالت است، زیرا محال است که ائمه علیهم‌السلام افراد غیر عادل را برای وکالت خود برگزینند، بالأخص در حقوق الهی.» (مامقانی، 1345 ق، ص 130)

محور دلایل عقلی موافقان، اشاره به سیره عقلاست، زیرا هیچ عاقلی کارهایش را به فردی که مورد اطمینان نیست، نمی‌سپارد. به وکالت گرفتن افراد توسط امامان، اگر به دلالت مطابقی یا تضمینی بر توثیق دلالت نکند، با دلالت التزامی بر آن دلالت دارد. (موحد ابطحی، 1417 ق، ج 1، ص 131)

از دیگر مستندات این دیدگاه، روایتی از کلینی است که علی بن محمد از حسن بن عبدالحمید نقل می‌کند: من در امر حاجز بن یزید، دچار تردید شدم و اموال را جمع کردم و خودم به طرف عسکر حرکت نمودم، در این هنگام برای من توقیعی آمد (که دستور می‌داد:) درباره ما و درباره کسانی که از ما نیابت دارند، نباید شکی به خود راه بدهی؛ اینک اموال را به حاجز بن یزید بدهید.» (کلینی، 1365 ش، ج 1، ص 521)

دیدگاه دوم: عدم تلازم عدالت و وکالت

آیت‌الله خوئی در این باره چنین بیان کرده است: وکالت مستلزم عدالت نیست و براساس اجماع و بدون هیچ اشکالی، توکیل شخص فاسق، جایز است. نهایت سخن در این باب این است که عقلاً در امور مالی کسانی را که موثق نباشند، به وکالت برنمی‌گزینند و این مسئله ارتباطی با عدالت ندارد. سپس با اشاره به مطالبی که شیخ طوسی در کتاب الغیبه درباره تعدادی از وکلای مذموم آورده است، می‌گوید: چنانچه عدالت لازمه وکالت باشد، نباید این موارد نقض نیز وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، چنانچه ثابت شود برخی از وکیلان امامان علیهم‌السلام عادل نبوده‌اند، عدم ملازمت عدالت با وکالت نیز ثابت خواهد شد و با این استدلال، بطلان لزوم عدالت وکیلان امامان علیهم‌السلام ثابت می‌شود. (خوئی، 1410ق، ج 1، ص 75) آیت‌الله خوئی می‌گوید: در بررسی مصداقی وکلای امامان علیهم‌السلام افرادی یافت می‌شوند که عالمان رجالی صریحاً عدالت آن‌ها را نفی می‌کنند؛ برای مثال، احمد بن هلال کرخی وکیل عثمان بن سعید عمری بود، ولی بعدها مورد لعنت وی قرار گرفت.⁷ (حلی، 1411ق، ص 274)

آیت‌الله خوئی با اشاره به روایت کلینی درباره وثاقت وکلای امامان، تصریح می‌کند که سند این روایت ضعیف است. حداقل اینکه حسن بن عبدالحمید شخص مجهولی است، مضافاً اینکه این روایت بر اعتبار همه کسانی که از جانب ایشان در یکی از امور وکیل بودند، دلالت نمی‌کند؛ چنین روایتی تنها به نواب و سفیران ایشان اختصاص دارد. برخی در این باره آن‌چنان دچار افراط شده‌اند که حتی دربانی برای امامان علیهم‌السلام را موجب توثیق دانسته‌اند. (خوئی، 1410ق، ج 1، ص 76) استاد جعفر سبحانی نیز با همین استدلال، به بررسی وکالت پرداخته و وکالت را مستلزم عدالت نمی‌داند. (سبحانی، 1419ق، ص 345)

عبدالهادی الفضلی ضمن نگرش به دیدگاه‌های موجود درباره تلازم وکالت و وثاقت می‌گوید: «دیدگاه مامقانی درباره وکالت ناظر به مقام نیابت از جانب امام است و از کلام آیت‌الله خوئی استنباط می‌شود منظور وی مطلق وکالت، یعنی وکالت به معنای نیابت و وکالت در قضایای اجتماعی است؛ لذا باید میان دو مفهوم وکالت تفکیک شود:

1. مفهوم عامّ وکالت که از کلام نفی‌کنندگان وثاقت وکیلان امامان علیهم‌السلام برداشت می‌شود.

2. مفهوم خاص وکالت که از کلام اثبات‌کنندگان وثاقت برای وکلا فهمیده می‌شود.

براساس مفهوم اول، مادامی که ثابت نشود که وکیل، نایب امام است، وکالت مستلزم عدالت نیست. براساس مفهوم دوم، وکالت حتماً مستلزم عدالت است، زیرا امام (که عصمت دارد و از تطبیق حکم شرع خارج نمی‌شود) هرگز کسی غیر از مسلمان عادل را نایب خویش برای قیام به وظایف شرعی و مهمات دینی قرار نمی‌دهد. این فرق براساس سیرهٔ راوی روشن می‌شود و هرگاه ثابت شود که راوی از جانب امام نیابت داشته باشد، براساس وکالتش می‌توان حکم به عدالتش کرد و اگر نیابت ثابت نشود، وکالت مستلزم عدالت نیست. (الفضلی، 1430ق، ص 172)

نقد و بررسی دو دیدگاه

در مقام نقد و بررسی، باید اشاره کرد که بخش‌هایی از هر دو دیدگاه - بدین سبب که به یک حیث خاصّ از وکالت اشاره دارد - صحیح و قابل توجه است؛ اما این دیدگاه‌ها را نمی‌توان تامّ و کامل محسوب کرد. برای دستیابی به دیدگاه درست در این زمینه، لازم است به چند نکته توجه کرد:

1. هدف ائمه علیهم‌السلام از انتخاب وکیل این بوده که ایشان وظایف مهمی را برای شیعیان انجام دهند؛ به‌ویژه در شرایطی که مردم با واسطهٔ وکیلان می‌توانستند با امامان ارتباط برقرار کنند. از وکلای غیرعادل نمی‌توان انتظار انجام این وظایف را داشت. اگر وکیل امام، غیرمسلمان یا غیرشیعی باشد، چگونه می‌توان از او انتظار داشت که مروج فرهنگ اصیل شیعی بین شیعیان باشد و برای رفع اختلافات و حفظ وحدت آنان جانانه تلاش کند؟ کسی که حقانیت اسلام یا تشیع را قبول ندارد، چه تضمینی است که در اموال شرعی که شیعیان در اختیار او می‌گذارند، خیانت نکند؟ اما سخن برخی از دانشمندان مبنی بر اینکه «اعتماد به وکیل در آنچه به خاطر آن به وکالت گرفته شده، کافی است» پذیرفتنی نیست، زیرا تنها در صورتی می‌توان به استمرار این اعتماد امیدوار بود که او عادل و باتقوا باشد و خدا را در آنچه برای

خلفای پیامبرش و امت انجام می‌دهد، در نظر بگیرد.
2. حساسیت‌ها و خطرات فراوانی نسبت به وکلای ائمه علیهم‌السلام وجود داشته است. بسیاری از وکیلان فعالیت‌هایی کرده‌اند که حکومت‌ها آن‌ها را برای خود خطرناک می‌دانسته و همیشه به دنبال از بین بردن آنان بوده‌اند. سیره همه عاقلان عالم در طول تاریخ این بوده که برای چنین موارد خطیری، بهترین افراد را به خدمت می‌گرفته و بسیار سخت‌گیر بوده‌اند. قطعاً امامان علیهم‌السلام نیز این‌گونه عمل می‌کرده‌اند و از افراد عادل، زیرک و رازدار استفاده می‌کرده‌اند، زیرا همان‌گونه که اشاره شد، اگر این افراد عادل نبودند، تضمینی برای خیانت نکردن آنان وجود نداشت و فقط تقوا عامل پیشگیری از خیانت خواهد بود.

3. کسی که به عنوان وکیل امام علیه‌السلام - به خصوص اگر وکالت او استمرار داشته باشد - معرفی می‌شود، افکار عمومی از او انتظارات ویژه‌ای دارند و عموم مردم می‌توانند او را به عنوان نماینده امامان الگوی خود قرار دهند و در اعمال و رفتارشان به او اقتدا کنند؛ اگر وکلای امامان علیهم‌السلام عادل نبوده و مرتکب اعمال نادرست می‌شدند، ممکن بود عده‌ای به واسطه آن‌ها به انحراف کشیده شوند و این با فلسفه امامت سازگار نیست.

با توجه به اشکال مخالفان تلازم وکالت امامان با وثاقت، پرسش محوری بحث شکل دیگری پیدا می‌کند: «آیا وجود وکلای مذموم، منافی تلازم وکالت و عدالت نیست؟» در پاسخ باید گفت:

1. همان‌طور که اشاره شد، این امکان وجود دارد که بسیاری از ایشان در زمانی که به وکالت گرفته شده‌اند، عادل بوده‌اند؛ ولی در زمان‌های بعدی به فساد گرویده‌اند (داوری، 1429ق، ج 2، ص 302) و از سوی امامان علیهم‌السلام و نیز نایبان چهارگانه طرد شده‌اند و این صدمه‌ای به مبنای مزبور وارد نمی‌کند.

2. اموری مانند خرید و فروش، دربانی و... اساساً مشمول وکالت مصطلح در علم رجال نیست که بخواهد مستلزم عدالت باشد.

3. نمی‌توان براساس موارد نادر و استثنایی حکم کلی صادر کرد؛ یعنی برای استخراج حکمی درباره وکلای امامان علیهم‌السلام، اگر در بررسی مصداقی، عموم مصداقی

ویژگی یا ویژگی‌های مشترکی داشتند، حکم به آن ویژگی تعلق می‌گیرد و موارد استثنا یا تخصیصات، حکم جداگانه‌ای خواهند داشت. چنان‌که آیات خوئی و سبحانی در این موضوع، براساس مخصّص‌ها، یعنی وجود تعداد اندکی از موارد وکلای مذموم، قاعدهٔ رجالی ارائه داده‌اند و در واقع، حکم را بر همان موارد تخصیصی حمل کرده‌اند.

4. آنچه آیت‌الله خوئی در ردّ خبر مذکور آورده، به پنج دلیل قابل تأمل است:

4-1. هرچند سخن آیت‌الله خوئی دربارهٔ ضعف سند روایت مذکور، درست و مقبول است، ردّ محتوای خبری تنها به این دلیل که یک راوی مجهول در سندش دیده می‌شود - آن هم خبری که در کافی ذکر شده است و با توجه به اعتبار کتاب کافی نزد محدثان و اینکه معمولاً ضعف موجود در احادیث ضعیف را با اسباب مختلف منجر می‌سازند - چندان موجّه به نظر نمی‌رسد. ضمن اینکه روایات دیگری نیز وجود دارد که بر منزلت والای وکیل در نزد امامان علیهم‌السلام دلالت دارد؛ مانند روایتی که شیخ طوسی با سند صحیح نقل می‌کند: «امام هادی علیه‌السلام به برخی از دوستان و ارادتمندان خویش در بغداد و مدائن و سواد و اطراف آن نوشت: من ابوعلی بن راشد را به جای علی بن حسین بن عبدربه و سایر وکلای خودم معین نمودم؛ پیروی از او اطاعت از من است و مخالفت با او مخالفت با من...» (طوسی، 1411ق، ص 350) یا روایتی که کشی نقل کرده است: «... من ابوعلی بن راشد را به جای حسین بن عبدربه و وکلای پیشینم تعیین نمودم، با او چنان ارتباط داشته باشید که با وکلای پیشین ارتباط داشتید. او حق مرا از شما دریافت می‌کند و این منصب را به واسطهٔ لیاقتی که داشته است، به او دادم. حقوق خود را به او بپردازید، مبدا در این باره کوتاهی کنید و از مسامحه خودداری کنید...» (کشی، 1348ش، ص 513)

4-2. عبارت «من یقوم مقامنا» در روایت کافی، عبارتی مطلق است و شامل تمام امور کوچک ظاهراً بی‌اهمیت یا بزرگ و مهم می‌شود و دلیلی برای تخصیص دلالت آن به نیابت وجود ندارد؛ چنان‌که آیت‌الله خوئی دلیلی ارائه نداده‌اند.

4-3. محتوای خبر مذکور عقلاً پذیرفتنی است، زیرا امامان علیهم‌السلام به هرکسی اعتماد نمی‌کردند تا موجب گمراهی دیگران شود. اگر کسی به دروغ از جانب اهل بیت علیهم‌السلام

ادعای وکالت می‌کرد، ایشان مبادرت به تکذیب و صدور توقیعات حاوی تکذیب ادعای دروغ آنان می‌کردند تا از وقوع فساد در امور دینی جلوگیری کنند. (داوری، 1429ق، ج 2، ص 301) همچنین اگر وکیلی راه خیانت یا فساد در پیش می‌گرفت، امامان علیهم‌السلام با افشای خیانت آن‌ها، شیعیان را از گرفتار شدن در دام آن‌ها بر حذر می‌کردند (کشی، 1348ش، ص 525) و این، قرینه‌ای بر اثبات اصالت عدالت و کیلان به شکل عام است.

4-4. هرچند روایت مذکور در مقام «توثیق عام رجالی» تنها دلیل روایی به شمار می‌رود، دلایل نقلی دیگری نیز وجود دارد که با تحلیل عقلی می‌تواند دلیل دیگری بر اثبات «توثیق عام وکالت» باشد. نصّ آیه ششم سوره حجرات (یا ایها الذین آمنوا إن جاءکم فاسقٌ بنبأ فتنینوا) تصریح می‌کند: اگر شخص فاسقی برای مؤمنی خبری بیاورد، لازم است درباره درستی آن تحقیق کند؛ مفهوم مخالف این عبارت این است که: «چنانچه (مؤمن) عادل‌ی خبری برای شما آورد، نیازی به تحقیق نیست.» (طباطبایی، 1417ق، ج 18، ص 312) امام معصوم علیه‌السلام در اجرای دستورات الهی از جمله این دستور، به دیگران اولویت دارد و مسلماً این‌گونه بوده است؛ لذا امام معصوم براساس این آیه موظف است شخصی را به وکالت خویش بگمارد که در صورت دریافت خبر یا گزارشی از او، امام بتواند به او اعتماد کند. چنان‌چه وکیل امام عادل نباشد، براساس نصّ آیه لازم است که امام برای اطلاع از صحت یا نادرستی خبر او اقدام کند و برای این امر، یا خودشان شخصاً باید وارد شود یا شخص دیگری را وکیل خود قرار دهد. اگر امکان بررسی آن خبر یا گزارش برای شخص امام وجود داشت، نیازی به انتخاب وکیل نبود؛ لذا گماشتن وکیل، امری بیهوده است و اتلاف وقت بیشتری در پی دارد. همچنین در صورتی که امام، شخص ثالثی را وکیل خود قرار دهد تا صحت و سقم اخبار و گزارش‌های آنان را بررسی کند، همان فرایند درباره عدالت آن شخص نیز مطرح است که نتیجه این امر، دور یا تسلسل است. بدین معنا که یا امام ناچار است به گزارش وکیل درباره صحت سخنش اکتفا کند یا آنکه برای هر وکیلی، وکیل دیگری بگمارد و برای تشخیص صحت و سقم سخن وکیل دوم، وکیل سومی به کار گیرد و این سلسله را نهایی وجود ندارد، مگر آنکه وکیل امام فاسق نباشد.

5. مجموعه دلایل مربوط به توثیقات خاص وکیلان، به عنوان قرینه‌ای جدی در کنار دلایل مذکور محسوب می‌شود. در روایات، تعبیر دیگری مشاهده می‌شود که همگی حاکی از اعتماد ویژه امامان علیهم‌السلام به وکلا می‌باشد. امام عسکری علیه‌السلام به هنگام نصب ابراهیم بن عبده نیشابوری خطاب به عبدالله بن حمدویه بیهقی و اهالی نیشابور می‌فرماید: «من ابراهیم بن عبده را برای رسیدگی به امور شما منصوب کرده‌ام تا نواحی نیشابور و ناحیه تو، حقوق واجب خویش را به او پردازند و او را به عنوان فرد مورد وثوق و امین خویش، نزد شیعیان آنجا قرار داده‌ام.» (کشی، 1348 ش، 580-581)⁸ تعبیر «فَقَدْ نَصَبْتُ لَكُمْ» «ثَقْتِي» و «أَمِينِي» در این روایت، صراحت در اعتماد کامل امام به او دارد. همچنین تعبیر «متولی امور امام» از تعبیر مستعمل درباره وکیلان بوده است. (جباری، 1382 ش، ج 1، ص 41) این تعبیر درباره برخی از وکلای امام جواد علیه‌السلام مانند صالح بن محمد بن سهل همدانی (کلینی، 1365 ش، ج 1، ص 548) و نیز زکریا بن آدم (طوسی، 1411 ق، ص 348) مشاهده می‌شود. همچنین شیخ طوسی در فصل مربوط به معرفی وکلای ناحیه، چنین تعبیری به کار برده است: «نذكر طرفا من أخبار من كان يختص بكل إمام و يتولى له الأمر» (همان، ص 345) که حاکی از کاربرد اصطلاح مذکور است.

بر این اساس، اصل بر عدالت وکلای امامان علیهم‌السلام است؛ یعنی وکلای امامان علیهم‌السلام مادامی که تصریحی بر عادل نبودن آن‌ها در زمان وکالت وجود نداشته باشد، «ثقه» محسوب می‌شوند. چنانچه برخی از وکلای امامان در دوران وکالت یا پس از اتمام آن، دچار فسق شده باشند، اگر ثابت شود خبر آن‌ها مربوط به دوران عدالت آن‌ها بوده، روایت آن‌ها مقبول خواهد بود؛ در غیر این صورت خبرشان پذیرفتنی نیست. درباره شلمغانی نقل شده که وی دارای کتب فراوانی، مانند کتاب التکلیف بوده است؛ ولی بعدها به حسین بن روح نوبختی حسد ورزید و از عدالت ساقط شد. (طوسی، 1381 ق، ص 413-414) در عین حال، بسیاری از محدثان، روایات کتاب التکلیف را معتبر دانسته‌اند، زیرا در دوران عدالت وی نوشته شده است.

درباره دیدگاه الفضلی نیز باید گفته شود: تمام شئون وکالت شعبه‌ای از نیابت محسوب می‌شود و همان‌طور که در تعریف اصطلاحی وکالت ذکر شد، وکیل

عهده‌دار نیابت شخص موکل (به صورت عام یا در موارد خاص) است. بنابراین، چنان تفکیکی در مفهوم وکالت درست نیست. حتی با پذیرش دیدگاه ایشان می‌توان گفت: میزان نیابت وکیلان امامان علیهم‌السلام قابل سنجش و ارزیابی است و عدالت لازمه کمترین میزان وکالت است.

نتیجه‌گیری

بررسی مصداقی وکلای امامان علیهم‌السلام حاکی از آن است که وکلای ایشان دو دسته‌اند:

1. کسانی که صالح و معتمد امام معصوم علیه‌السلام بوده‌اند و حُسن عاقبت نیز داشته‌اند.
2. دسته‌ای دیگر افرادی هستند که چنان وظایفی بر عهده داشته، ولی حُسن عاقبت نداشته‌اند.

از مقایسه تعداد دو دسته، به این نتیجه می‌رسیم که نسبت گروه دوم به گروه اول مقدار اندکی است و نمی‌توان برای استنباط قاعده کلی در توثیق یا تضعیف عام، گروه دوم را ملاک قرار داد.

بر این اساس، می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد: لازمه وکالت امامان، عدالت و وثاقت آنهاست. بنابراین، نظریه مورد پذیرش این مقاله «اصالت عدالت وکیلان امامان علیهم‌السلام» است. به عبارت دیگر، با توجه به اعتماد امام معصوم علیه‌السلام به شخص وکیل، اولاً وثاقت او اصل است، مگر آنکه با دلیل خاص، یعنی گزارش عالمان رجالی، خلاف وثاقت او ثابت شود؛ ثانیاً چنین کسی نسبت به راویان دیگر، دارای نوعی رجحان و برتری است. در سند روایات، اگر از وکیلان امامان علیهم‌السلام نام برده شده باشد که در کتب رجالی اشاره یا تصریح خاصی درباره عدالت و وثاقت یا فسق آنها نشده، حکم به وثاقت او و اعتبار نقل او می‌شود.

پی‌نوشت‌ها:

1. نام او در سند بیش از 600 روایت کافی دیده می‌شود.
2. برادر امام کاظم علیه‌السلام که کتاب مسائل را تدوین کرده است.

3. در سند احادیث کافی، نام او در 16 روایت دیده می‌شود.
4. در سند احادیث وسائل الشیعه، نام او در 16 روایت دیده می‌شود.
5. در سند احادیث کافی، نام او در 10 روایت دیده می‌شود.
6. نام او را در سند پنج روایت در کافی می‌توان مشاهده کرد که در تمام آنها، مطلب مورد نظرش را به صورت مکتوب از امام دریافت کرده است.
7. علامه حلی دربارهٔ احمد بن هلال می‌گوید: او از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود. شیعیان به وکالت ابوجعفر محمد بن عثمان عمری به واسطهٔ نصِّ امام حسن عسکری علیه السلام در زمان حیاتشان اتفاق نظر داشتند. پس از شهادت آن حضرت علیه السلام گروهی از شیعیان به احمد بن هلال گفتند: آیا امر محمد بن عثمان را که امام واجب الاطاعه بر او تنصیب کرده، می‌پذیری و به او مراجعه می‌کنی؟ احمد بن هلال این مطلب را انکار کرد و گفت من نشنیدم. به او گفتند دیگران این مطلب را از امام علیه السلام شنیده‌اند و او در پاسخ گفت: شما باید و آنچه شنیده‌اید. و وکالت محمد بن عثمان را نپذیرفت. شیعیان نیز او را لعنت کردند و از او تبرّی جستند؛ سپس توقیعی حاوی لعنت و برائت از احمد بن هلال به دستان حسین بن روح رسید. (حلی، 1411ق، ص 274)
8. عبارت کشی دربارهٔ ابراهیم بن عبده چنین است: «أن أبا محمد صلوات الله عليه كتب إلى إبراهيم بن عبدة و کتابی الذی ورد علی إبراهيم بن عبدة بتوکیلی إیاه لقبض حقوقی من موالی هناک؛ نعم هو کتابی بخطی، أقمته أعتی إبراهيم بن عبدة لهم ببلدهم حقا غیر باطل، فلیتقوا الله حق تقاته و لیخرجوا من حقوقی و لیدفعوها إلیه، فقد جوزت له ما یعمل به فیها، وفقه الله و من علیه بالسلامة من التقصیر برحمته. و من کتاب له (ع) إلی عبدالله بن حمدویه البیهقی: و بعد، فقد نصبت لکم إبراهيم بن عبدة لیدفع النواحی و أهل ناحیتک حقوقی الواجبة علیکم إلیه و جعلته ثقتی و أُمینی عند موالی هناک.»

منابع

1. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج 3، بیروت: دار صادر، 1414ق.
2. جبّاری، محمدرضا، سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم السلام، ج 1، قم: مؤسسه امام خمینی رحمته الله علیه، 1382ش.
3. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة، تصحیح و تحقیق محمد رازی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
4. حلی، جعفر بن حسن، المختصر النافع فی فقه الامامیة، ج 6، قم: بی نا، 1418ق.
5. حلی، حسن بن یوسف، خلاصة الرجال فی معرفة أحوال الرجال، قم: دار الذخائر، 1411ق.

6. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، قم: مرکز نشر آثار شیعه، 1410ق.
7. داوری، مسلم، اصول علم الرجال بین النظرية و التطبيق، تألیف محمدعلی صالح المعلم، تصحیح حسن عبودی، چ3، قم: مؤسسه فرهنگی صاحب الامر، 1429ق.
8. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، تحقیق داودی، صفوان عدنان، چ1، بیروت: دارالعلم، 1412ق.
9. راوندی، قطب‌الدین، الخرائج و الجرائح، چ1، قم: مؤسسه امام مهدی علیه السلام، 1409ق.
10. ربانی، محمد حسن، دانش درایة الحدیث، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، 1380.
11. سبحانی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، قم: دفتر نشر اسلامی، 1419ق.
12. سیوری، مقداد بن عبدالله، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، تحقیق و تصحیح سید عبداللطیف حسینی کوهکمری، چ1، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، 1404ق.
13. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چ1، بیروت: مؤسسه اعلمی، 1417ق.
14. طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم، تکملة العروة الوثقی، تحقیق و تصحیح سید محمد حسین طباطبایی، چ1، بیروت: الدار الاسلامیة، 1410ق.
15. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق احمد حسینی، چ3، تهران: مرتضوی، 1375ش.
16. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، الابواب، نجف: انتشارات حیدریه، 1381ق.
17. _____، الغیبة، قم: مؤسسه معارف اسلامی، 1411ق.
18. عاملی، محمد بن مکی، اللمعة الدمشقیة فی فقه الامامیة، چ1، بیروت: الدار الاسلامیة، 1410ق.
19. الفضلی، عبدالهادی، اصول علم الرجال، بیروت: مرکز الغدیر، 1430ق.
20. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، تحقیق سید طیب موسوی، چ4، قم: دار کتاب، 1367ش.
21. کشی، محمد بن عمر، معرفة الناقلین عن الأئمة الصادقین، مشهد: دانشگاه مشهد، 1348ش.
22. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیة، 1365ش.
23. مامقانی، عبدالله، مقباس الهدایة فی علم الدارایة، النجف الاشرف: المطبعة المرتضویة، 1345ق.
24. مصطفی، ابراهیم و دیگران، المعجم الوسیط، چ2، استانبول: المكتبة الاسلامیة، بی‌تا.
25. معارف، مجید، «نظام‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی شیعه در آستانه غیبت تا پایان قرن پنجم هجری»، شیعه‌شناسی، سال ششم، شماره 24، زمستان 1387.
26. موحد ابطحی، سید محمدعلی، تهذیب المقال فی تنقیح کتاب الرجال للنجاشی، چ2، قم: ناشر: ابن‌المؤلف السید محمد، 1417ق.

27. نجاشی، احمد بن علی، فہرست اسماء مصنفی الشیعة، قم: انتشارات جامعہ مدرسین، 1407ق.
28. نجفی، محمدحسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تحقیق و تصحیح شیخ عباس قوچانی، چ7، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.